خاطراتی از نوروز در جبهه در گفت‌وگوی «جوان» با عبدالمحمود محمودی از رزمندگان و راویان دفاع مقدس

سنگر به سنگر دید و بازدید عید داشتیم

■ علیرضا محمدی

عبدالمحمود محمودی از رزمندگان لشکر ۱۴امام حسین(ع) در سال‌های پایانی دفاع مقدس است که اکنون به عنوان راوی در کاروان‌های راهیان نور و همینطور دانشگاه‌ها، مدارس و... مشغول فعالیت است. او که در نوروز سال ۶۷ و همینطور سال‌های موسوم به نه جنگ و نه صلح در جبهه‌های جنوب حضور داشت، خاطرات جالبی از آن روزها دارد که در این گفت‌وگو با ما در میان گذاشته است. محمودی به عنوان یک راوی، تحقیقاتی نیز روی رسوم رزمنده‌ها در جبهه‌های دفاع مقدس انجام داده است.

نوروز در جبهه چطور برگزار می‌شد؟

معمولاً رسومی که ایام نوروز در شهرها برگزار می‌شد، در جبهه هم طبق همان رسوم رفتار می‌شد. اما خب هر جایی اختصاصات خودش را داشت. مثلاً ما در جبهه چون دسترسی به سین‌های سفره عید نداشتیم، هر چیزی را که دم دستمان بود و متناسب با فضای جبهه بود، جایگزین می‌کردیم. به عنوان نمونه به جای سمنو، سیمینوف می‌گذاشتیم. یا به جای سرکه از سیم خاردار و... استفاده می‌کردیم. هر دسته‌ای یک سفره هفت‌سین برای خودش داشت و یک سفره هفت‌سین وحدت هم از طرف فرمانده گروهان پهن می‌شد که موقع تحویل سال هر سه دسته دور آن جمع می‌شدند و روحانی گروهان برنامه‌هایی را برایشان برگزار می‌کرد. معمولاً رزمنده‌های بزرگ‌تر به کوچک‌ترها عیدی می‌دادند. اما اینطور نبود که کسی درخواست عیدی کند. یعنی من که آن موقع یک نوجوان کم سن بودم، محال بود از رزمنده‌های بزرگ‌تر درخواست عیدی بکنم. ادبی که در بین رزمنده‌ها و فضای جبهه وجود داشت، اینطور ایجاب می‌کرد. بزرگ‌ترها اگر خودشان تمایل داشتند عیدی می‌دادند. الان خودم دو اسکناس ۱۰ تومانی قدیمی را که عیدی گرفته‌ام، یادگاری نگه داشته‌ام. (اسکناس‌هایی که عکس مرحوم مدرس رویش داشت) یکی از آنها را از طرف دفتر حضرت امام دادند و یکی را هم مسئول محور لشکر امام حسین، حاج حسین رضایی به من داده بود. عیددیدنی هم از دیگر رسوم رزمنده‌ها در جبهه بود.

اتفاقاً سؤال بعدی‌ام در خصوص کیفیت عید دیدنی رزمنده‌ها بود. آنجا که خانه‌ای وجود نداشت تا از این خانه به خانه دیگر بروید؟

خانه نبود، سنگر که بود! در خط مقدم از این سنگر اجتماعی به آن سنگر اجتماعی می‌رفتند و در عقبه که عید سال ۶۷ در اردوگاه شهید قربانعلی عرب بودیم، دسته‌ای برای عیددیدنی به دسته دیگر می‌رفت.

هر دسته چادر یا سوله مشخصی داشت؟

بله، بر اساس اصل پراکندگی در شرایط جنگی، معمولاً محل استقرار دسته‌ها یا گروهان‌ها با هم فاصله داشت. این سوله با آن سوله حدوداً ۱۰۰ متری فاصله داشت. بنابراین ما از این سوله به سوله دیگر و پیش دو دسته دیگر گروهان می‌رفتیم. معمولاً فرمانده دسته هماهنگ می‌کرد و قرار مهمانی عید را می‌گذاشت. یا آنها پیش ما می‌آمدند و به همین ترتیب دسته‌ها به دیدن همدیگر می‌رفتند.

هنگام نوروز صرفاً دسته‌ها با هم مراوده داشتند؟ پذیرایی‌ها چطور بود؟

هر دسته‌ای طبق بضاعتش از مهمانانش پذیرایی می‌کرد. معمولاً هم چای و نهایتاً شربت آبلیمو بود. بهار در خوزستان با گرما شروع می‌شد و شربت خنک اینطور وقت‌ها می‌چسبید. طبق رده و جایگاه هر واحد یا یگانی، عیددیدنی‌ها تفاوت داشت. مثلاً ما که دسته بودیم، به غیر از دو دسته دیگر، پیش فرمانده گروهان و فرمانده گردان برای عید دیدنی می‌رفتیم. کادر گروهان پیش فرمانده گردان و کادر گردان هم صرفاً پیش فرمانده لشکر می‌رفت. در مورد پذیرایی یک نکته را هم اضافه کنم؛ یک رسم نانوشته‌ای داشتیم به نام پذیرایی «گل من گلی». به این ترتیب که هر کسی هر چیزی داشت وسط می‌گذاشت تا دیگران استفاده کنند. مثلاً یکی در کوله‌اش تخمه آفتابگردان داشت، آن یکی پسته یا بیسکویت و... وسط می‌گذاشت و در این مواقع عیددیدنی‌ها واقعاً دیدنی می‌شد(می‌خندد). در سفره وحدت فرمانده گروهان هم که موقع تحویل سال آنجا جمع می‌شدیم، غیر از پذیرایی معمولی، یک وعده ناهار یا شام هم در همان تحویل سال ۶۷ مهمان بودیم.

شما چند نوروز را در مناطق عملیاتی تجربه کردید؟

لشکر امام حسین(ع) تا سال ۷۲ در منطقه خرمشهر خط داشت. سال اولش که در دوران دفاع مقدس بود و سال‌های بعدی مربوط به پس از پذیرش قطعنامه و پایان جنگ می‌شد. اما در واقع شرایط عملیاتی همچنان حاکم بود. خصوصاً اینکه پس از پایان جنگ، کمک‌های مردمی و برخی از پشتیبانی‌ها که در دوران جنگ می‌شد قطع شد و واقعاً در مضیقه بودیم. اینطور بگویم که دو، سه سال پس از پذیرش قطعنامه سال‌های مظلومیت رزمنده‌های حاضر در منطقه بود. اگرچه جنگ در ظاهر تمام شده بود، اما آنها با کمترین امکانات در مناطق عملیاتی ماندند و از مرزها حراست کردند.

اگر بخواهیم یک رسم ویژه و خاص رزمنده‌ها در فضای جبهه‌ها را برای نوروز بیان کنیم، آن رسم چیست؟

خب آن معنویتی که در جبهه‌ها بود هر رسم و رسومی را خاص و ویژه می‌کرد. آن سادگی‌ها، صفاها و آدم‌هایی که خیلی از آنها در حوادث و عملیات بعدی به شهادت رسیدند و آسمانی شدند، همه اینها باعث می‌شد که نوروزهای جبهه خاص باشد. همان عید سال ۶۷ در جمع بچه‌هایی که حضور داشتیم، چند تای آنها در عملیات بعدی و خصوصاً تک‌های سنگینی که عراق پس از پذیرش قطعنامه در محور جنوب اجرا کرد، به شهادت رسیدند. چه عیدهایی که در کنار شهدا تحویل کردیم. اما رسمی که رزمنده‌ها در نوروز به آن توجه داشتند، سرزدن به مزار شهدا در ایام نوروز بود. تأکید بچه‌ها روی این موضوع باعث می‌شود که آن را خاص بدانیم. حالا هر گلزاری که به مقر یک یگان یا رده نزدیک‌تر بود، بچه‌ها حتماً به آن گلزار سر می‌زدند و قبور شهدا را غبارروبی می‌کردند. همچنین دیدار با روحانی‌ها و علمایی که در منطقه حضور داشتند، متناسب با روحیه معنوی رزمنده‌ها با اشتیاق در جبهه دنبال می‌شد. اکیپ به اکیپ رزمنده‌ها معمولاً بعد از نماز ظهر و عصر پیش روحانی یا امام جماعت می‌رفتند و با ایشان دیدار می‌کردند. ما سال اول در گردان امام محمد باقر(ع) بودیم. یک روحانی به نام آقای صنعتی داشتیم که بچه کاشان بود. سال‌های بعد هم که در گردان حضرت ابوالفضل(ع) بودم، یک روحانی به نام حاج‌آقا میرکاظمی بود که خیلی شوخ بود و خاطرات زیادی از او دارم. حاج‌آقا سنایی هم در سال‌های بعد روحانی گردان ما بود.

در ایام نوروز خانواده‌ها هم به رزمنده‌ها سر می‌زدند؟

جلوی شهرک دارخوین که مقر اصلی لشکر ۱۴ بود، دو اتاقک ساخته بودند مخصوص اینطور مواقع که خانواده‌های زیادی به منطقه می‌آمدند و با عزیزشان دیدار می‌کردند. بچه‌هایی که به خاطر نوع سمت یا مأموریت‌شان کمتر می‌توانستند به مرخصی بروند، معمولاً خانواده‌ها پیش‌شان می‌آمدند. در نوروز این ملاقات‌ها خیلی زیاد می‌شد و به خاطر کثرت نفرات، غیر از آن دو اتاقک، چادرهایی را هم برپا می‌کردند و خانواده و رزمنده‌ها در آن چادرها با هم ملاقات می‌کردند. یک نکته‌ای را عرض کنم که پس از عملیات والفجر ۸ که شهرک دارخوین بمباران شد، اواخر سال ۶۴ (نزدیک عید نوروز ۶۵) بچه‌هایی که نمی‌توانستند به مرخصی بروند، خانواده‌ها آمده بودند به آنها سر بزنند. خب عملیات تازه به پایان رسیده بود و عراق از قضیه تصرف فاو زخم خورده بود. متأسفانه جنگنده‌ها آمدند و شهرک دارخوین را بمباران کردند. خصوصاً دژبانی شهرک را که آن موقع خانواده‌ها آنجا بودند و تعدادی از رزمنده‌ها و خانواده‌هایشان به شهادت رسیدند.

چه تصویری از نوروز در جبهه‌ها در ذهن شما ماندگار شده است؟

خیلی از بچه‌های پاسدار عنوان نمی‌کردند که سپاهی هستند و چون در طول سال همگی لباس‌های خاکی یکرنگی به تن داشتیم، مشخص نمی‌شد چه کسی پاسدار است و چه کسی بسیجی. وقتی که عید نوروز از راه می‌رسید، بچه‌های پاسدار به اصرار دوستانشان پیراهن‌های پاسداری را به تن می‌کردند. این لباس‌های فرم اصلاً استفاده نمی‌شدند و نو بودند. بچه‌های پاسدار با پوشیدن لباس‌های نوی فرم‌شان، بوی عید و لباس‌های نویی را که از بچگی به آن عادت داشتیم در ذهنمان تداعی می‌کردند. ما هم که آن موقع بسیجی بودیم، یک لباس‌هایی داشتیم که پارچه‌های نازک و سبکی موسوم به «پیراهن کاشانی» داشت. برای عید آن لباس‌ها را به تن می‌کردیم. حال و هوایی داشت برای خودش. یا خانه‌تکانی‌هایی که در سنگرها داشتیم، پتوهایی که اگر امکانش بود می‌شستیم یا اگر آب کافی نبود جلوی آفتاب پهن می‌کردیم تا مثلاً خانه‌تکانی کرده باشیم. همه اینها قشنگی‌ها، صفا و زیبایی‌هایی داشت که احساس می‌کنم هیچ وقت در زندگی‌ام تکرار نمی‌شود.

> نزدیک عید نوروز ۶۵ بچه‌هایی که نمی‌توانستند به مرخصی بروند، خانواده‌هایشان آمده بودند که به آنها سر بزنند. متأسفانه جنگنده‌های دشمن آمدند و دژبانی شهرک دارخوین را که آن موقع خانواده‌ها آنجا جمع بودند، بمباران کردند و تعدادی از رزمنده‌ها و خانواده‌هایشان به شهادت رسیدند

> وقتی که نوروز از راه می‌رسید، بچه‌های سپاهی پیراهن‌های پاسداری را به تن می‌کردند. این لباس‌های فرم اصلاً استفاده نمی‌شدند و کاملاً نو بودند. پاسدارها با پوشیدن این لباس‌ها، بوی عید و لباس‌های نویی را که از بچگی به آن عادت داشتیم در ذهن‌مان تداعی می‌کردند

خاطره

خاطره‌ای از حاج‌احمد کاظمی
به روایت یکی از رزمندگان دفاع مقدس

حافظه عجیب حاج احمد در شناخت رزمنده‌ها

■ غلامحسین بهبودی

سرهنگ عبدالصمد جعفری یکی از رزمندگان دوران دفاع مقدس است که در طول جنگ تحمیلی از نیروهای یگان ادوات بود. مشخصاً او در واحد ۱۰۶ و مینی کاتیوشا در لشکر امام حسین(ع) خدمت می‌کرد. خاطره زیر را ایشان در خصوص سردار شهید حاج‌احمد کاظمی فرمانده لشکر ۸ نجف برایمان روایت کرده است.

■■■

■ **عملیات بدر**

اسفند سال ۶۳ در عملیات بدر دستم ترکش خورد. زخمم آنقدرها کاری نبود اما برای پانسمان باید به عقب برمی‌گشتم. بچه‌ها از من خواستند با آمبولانس به بهداری بروم، اما چون توان راه رفتن داشتم گفتم آمبولانس بماند برای مجروحانی که حال وخیمی دارند و من با ماشین‌های عبوری هم می‌توانم خودم را به بهداری برسانم. با چند تا از بچه‌ها که زخم‌شان سطحی بود، تکه تکه با ماشین و موتور تا سر سه‌راهی پشت منطقه درگیری آمدیم. از قضا چند نفر از بچه‌های مجروح لشکر نجف هم آمدند و آنجا همدیگر را دیدیم. نشسته بودیم سر جاده تا ماشین‌های عبوری که جای خالی داشتند ما را به عقب برگردانند.

■ **حاجی آمد**

در همین زمان حاج احمد کاظمی با یک جیپ از راه رسید. ایشان تا بچه‌های لشکر خودش (لشکر نجف) را دید، آنها را شناخت و از ماشین پیاده شد. مجروحان نجف بلند شدند و گفتند که بچه‌های گردان فلان یا گروهان فلان هستند. من خیلی تعجب کردم که حاج احمد به عنوان فرمانده لشکر حتی رزمنده‌های گردان را می‌شناسد. ایشان یک به یک با بچه‌ها خوش و بش کرد تا رسید به من. در آن تاریکی چهره‌مان خوب مشخص نبود، اما ایشان گفت به نظرم شما از بچه‌های لشکر ما نیستید! گفتم نه من عبدالصمد جعفری از رزمنده‌های لشکر ۱۴ هستم. بعد پرسید مجروحیت‌تان چیست؟ گفتم دستم ترکش خورده است. دستم را گرفت و صلواتی فرستاد و گفت ان‌شاءالله خوب می‌شود. بعد گفت اگر نیاز است این جیپ را بردارید و با آن به بهداری بروید. من پیاده به خط می‌روم، فقط یکجوری جیپ را به من برسانید. ما اصرار کردیم که شما به عنوان فرمانده لشکر به ماشین بیشتر نیاز دارید و بروید به کارتان برسید. ایشان هم وقتی اصرار ما را دید، رفت و ما هم با وسیله دیگری خودمان را به بهداری رساندیم.

■ **فقط یک دقیقه**

آن شب کل توقف حاج احمد و خوش و بش ایشان با ما پنج دقیقه بیشتر طول نکشید. با من که شاید در حد یک دقیقه حرف زد و همان چند جمله‌ای را که عرض کردم بین ما رد و بدل شد. گذشت تا اینکه در اواخر دهه ۷۰ (۱۵ یا ۱۶ سال بعد) حاج احمد برای یک مقطع کوتاهی فرمانده لشکر امام حسین(ع) شد. ایشان برای بازدید به تیپ یک آمد. من هم با درجه سرگردی نیروی این تیپ بودم. افسرهای ارشد جلوی در ساختمان تیپ به خط شدند تا به فرمانده لشکر خوشامد بگویند. ایشان آمد و با ما مصافحه کرد. کوتاه با بچه‌ها حرف می‌زد و رد می‌شد. به من که رسید تا احوالپرسی کردیم، اسمم را روی اتیکت لباسم دید. یک مکثی کرد و گفت چطورید آقای عبدالصمد جعفری؟ دستتان چطور است؟ تعجب کردم. گفتم دستم طوری نشده است. گفت بار قبل که شما را دیدم دستتان مجروح بود. سال ۶۳ در عملیات بدر شب شما را کنار یک جاده دیدم. همینطور که ایشان تعریف می‌کرد من خاطرات آن شب را به یاد می‌آوردم. واقعاً برایم عجیب بود که فقط یک دقیقه من را در تاریکی دیده و یک خوش و بش ساده کرده بود، اما در همان یک دقیقه دیدار نام و تن صدایم را در حافظه‌اش ثبت کرده بود و حالا بعد از سال‌ها دوباره من را شناخته بود.

> حاج احمد کوتاه با بچه‌ها حرف می‌زد و رد می‌شد. به من که رسید احوالپرسی کردیم و اسمم را روی اتیکت دید. مکثی کرد و گفت آقای جعفری دستتان چطور است؟ با تعجب گفتم دستم طوری نشده است. گفت در دیدار قبلی دستتان مجروح بود. سال ۶۳، عملیات بدر...

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۶۴۵۱

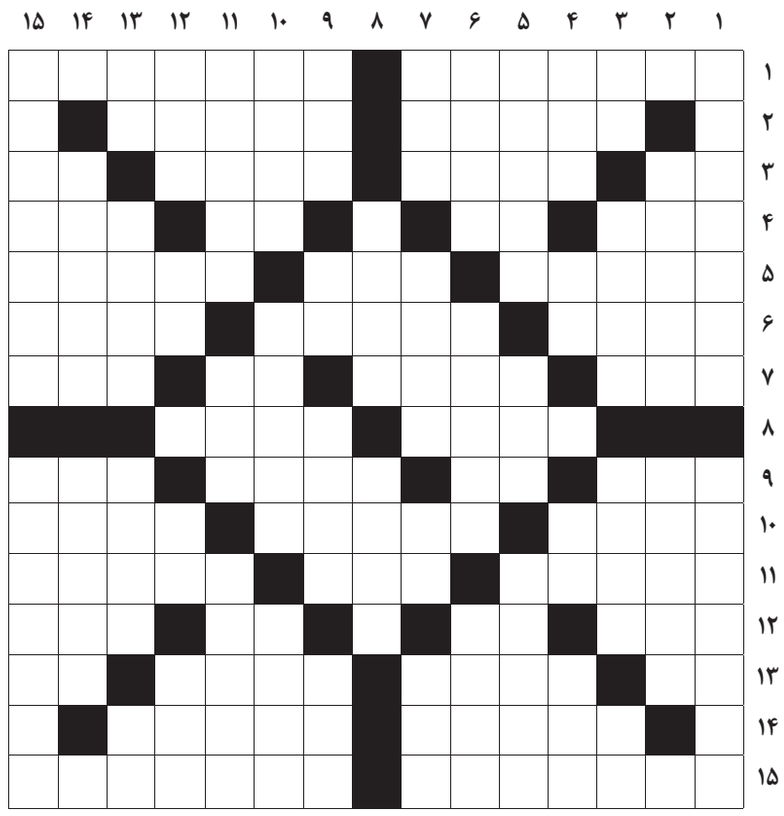

از راست به چپ

■ ۱- سومین کشور تولیدکننده نفت- روی هم جمع کردن ■ ۲- هواپیمای جاسوسی امریکا- سعدی می گوید: تربیتش چون گردکان بر گنبدست ■ ۳- پایه و اساس- وسیله انتقال آب- فیلمی به کارگردانی و نویسندگی یدالله صمدی- غذای پشت پا! ■ ۴- ریسمان- حرف صریح- خدای درویش- از آهنگ‌های موسیقی ایرانی ■ ۵- بردش معروف است- حیوان موذی- پی‌درپی آوردن اجزای نماز ■ ۶- کج و خمیده- نوعی کنگره‌دوزی در حاشیه لباس- فیلم داریوش مهرجویی ■ ۷- واژه و کلمه- کامل‌ترین غذای طبیعت- نت بیمار- چرم نرم ■ ۸- دانشمند- زبر و زرنگ ■ ۹- سبکی عقل- تصدیق روسی- لایک اینستاگرامی- پسر عرب ■ ۱۰- مهاجم تیم انگلیس در جام جهانی ۱۹۹۸- هر وسیله خبری- رنگ سفید مایل به زردی ■ ۱۱- همسایه سوریه- واحد مسافت دریایی- درک کردن همدیگر ■ ۱۲- دانشگاهی در امریکا- وحشی- سفید آذری- هر چیز گستردنی ■ ۱۳- آش- طرح سازمانی- دریانورد- انتها ■ ۱۴- بندری در جنوب فرانسه- گلابی ■ ۱۵- دبیرکل سازمان ملل در سال‌های جنگ تحمیلی- اتاقک دربسته فلزی برای حمل اجناس

از بالا به پایین

■ ۱- باشگاهی در فوتبال اسپانیا- چاخان ■ ۲- عنقا- ترس غیرعقلانی ■ ۳- به دنیاآوردن- پایگاه خبری- دالانه- درخت انگور ■ ۴- تکان و جنبش- متکبر- رمق آخر- نوشیدنی داغ ■ ۵- کمک و مساعدت- حکومت ایرانی قبل از هخامنشیان- پدرش بسوزد ■ ۶- پرنده‌ای که سمبل تولد در میان پرندگان است- پول اردن- از اسامی بانوان ■ ۷- قطعی برای کاغذ- مکان و آشیان- نگهبان گله- ماه فرورفتنی ■ ۸- فرزند کردی- استانی در ایران ■ ۹- عدد مجهول سه تا نه- نیمه تاریک زمین- بخش پایینی صورت- شیراول زائو ■ ۱۰- پیک کاغذی- تز- سیب آذری ■ ۱۱- ماده اصلی گلوله- چغندر پخته- به یکدیگر نزدیک شدن ■ ۱۲- شایسته و سزاوار- ترشی انار- جامه نازک- از برج‌های فلکی ■ ۱۳- سست و وارفته- بچه چهارپایان- آمدن- ویتامین نور خورشید ■ ۱۴- سید شهیدان اهل قلم- بیابان بی آب و علف ■ ۱۵- پایتخت طاهریان- قطعی برای سکه

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

		۱			۷			
	۴	۶		۳				
						۸		۳
۸						۷	۵	
	۲		۴					
			۷	۱	۲		۳	
	۶	۹						۷
					۴	۹		۱
				۷	۱			

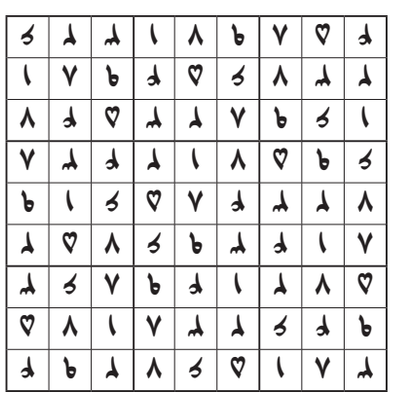

جدول کلمات متقاطع
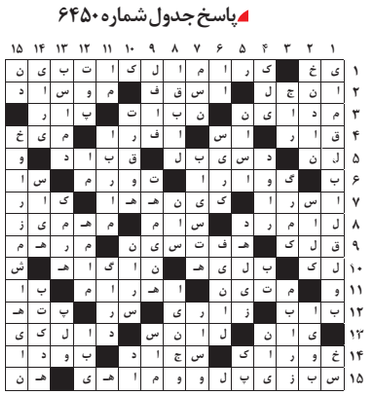
پاسخ جدول شماره ۶۴۵۰